

رهبان مشروطه خواهان در آنجا سکنی کرده بودند شتافت و مجلسی از صنایع الدوله، وثوق الدوله، مستشار الدوله، میرزا سلیمانخان، حسینقلیخان نواب و چند نفر دیگر تشکیل داد و پیشنهاد کرد که نمایندگانی برای ملاقات سرداران ملی به شهر بروند و برای جلوگیری از خونریزی قراردادی را که برای متار که جنگ در چند ماده تنظیم نموده بود به امضای آنان برسانند.

ملخص این قرارداد این بود که جنگ بلافاصله متار که بشود و سرداران ملی با مجاهدین از شهر بیرون بروند و در یک یا چند نقطه خارج از شهر سکنی کنند و شاه بلافاصله برطبق قانون اساسی مجلس را با نظارت نمایندگان سرداران ملی مفتوح نماید پس از افتتاح مجلس و اطمینان کامل به برقراری مشروطیت مجاهدین متفرق شده به اوطان خود بازگردند.

ولی در آن روز طوفانی کسی جرأت رفتن به شهر و عبور از میان آتش را نداشت و سعی و کوشش سعدالدوله بجایی نرسید حقیقت مطلب اینست که رهبان مشروطه خواهان که در آن مجلس حضور داشتند قلباً مایل به این سازش نبودند و میخواستند که کار یکسره بشود زیرا آنها بخوبی می دانستند که تا محمدعلیشاه در روی تحت سلطنت قرار گرفته محال است مشروطه در معنی حقیقی کلمه در ایران برقرار بشود و پایدار بگردد و اگر امروز مجبور به تسلیم و تمکین شده فردا راه خلاف دیگری پیش خواهد گرفت و بدبختیها و مشکلات تازه ای بوجود خواهد آورد.

پاسی از شب گذشته بود که رؤسای قشون ملی مجلسی آراستند و به طرح نقشه جنگ فردا پرداختند چیزی که فوق العاده موجب اضطراب و نگرانی فرماندهان قشون ملی بود ته کشیدن ذخایر جنگی مخصوصاً فشنگ بود و اگر فردا

### کنکاش رؤسای قشون ملی

جنگ خاتمه پیدا نمی کرد همه چیز از دست می رفت و تمام زحمات و فداکارها نقش بر آب می شد، تهیه فشنگ هم با وضع آن روز غیر ممکن بلکه محال بود، برای خاتمه دادن به جنگ دو نقشه در نظر گرفته شد که اجرای هر یک مستلزم فداکاری و مخاطرات عظیم بود.

نقشه اول که در اطراف آن بحث و گفتگوی بسیار شد این بود که فردا تمام دسته های مجاهدین به طرف قزاقخانه که مرکز مقاومت قشون دولتی بود حمله ببرند و بهر قیمتی که ممکن بشود آنجا را اشغال کنند و طبعاً با تصرف قزاقخانه و میدان مشق و سربازخانه های اطراف آن جنگ خاتمه پیدا می کرد ولی اجرای این نقشه بسیار خطرناک و موفقیت در آن کاملاً تردیدآمیز بود و در صورت عدم موفقیت شاید بیش از نیمی از مجاهدین از میان می رفتند زیرا امکنه ای که در تصرف قشون دولتی بود از دیوارهای

بند و ضخیم احاطه شده بود و در روی عمارات و نقاط مرتفع سنگر بندی شده و هزارها نفر افراد کاملاً مسلح و جنگ دیده و به فنون نظام آشنا در آن محوطه مجتمع شده بودند بعلاوه چندین باطری توپ و مسلسل دهانه های خود را به طرف نقاطی که قشون ملی در تصرف داشتند باز کرده و در هر لحظه ممکن بود شروع به آتش فشانی کنند و خرمن هستی قشون مهاجم را مبدل به خاکستر نمایند.

نقشه دوم که شاید عملی تر بنظر می رسید ولی خالی از خطر نبود و اجرای آن مستلزم شهامت و از خود گذشتگی بسیار بود این بود که پانصد نفر از مجاهدین جنگ دیده و شجاع و کاملاً مجهز در نیمه شب از بیراهه به سلطنت آباد که مقر سلطنت و دربار بود و بوسیله دوهزار نفر سرباز و سوار قراچه داغی و گارد مخصوص محافظت می شد هجرم ببرند و شاه ستمگر را دستگیر نمایند و یا از میان بردارند و با از میان بردن او جنگ را خاتمه بدهند.

پس از گفتگو و مشورت طولانی نقشه دوم مورد تصویب قرار گرفت و چون سردار اسعد و سپه دار در آن جلسه حضور نداشتند مقرر شد که آنان را از نقشه مصوبه آگاه کنند و نیز تصمیم گرفته شد که به مجاهدین اخطار بشود که در جنگهای فردا از مصرف کردن فشنگ زیاد خودداری کنند و حتی الامکان سراعات صرفه جویی را بنمایند و بدون هدف تیراندازی نکنند.

صبح روز سوم جنگ با همان شدت روز پیش آغاز شد و با آنکه قسمت مهمی از شهر تهران به تصرف ملیون درآمده بود و در جبهه شرقی و شمال شهر قشون دولتی شکست یافته و متفرق شده بودند و تلفات زیادی به فوج سیلاخوری و فوج مقانی و سوارهای امیرمفخم بختیاری وارد آمده بود، قزاقخانه با سرسختی مقاومت می کرد و با اینکه از طرف شمال بوسیله قوای یفرم و از طرف جنوب بوسیله قوای اسدالله خان سرتیپ ابوالفتح زاده و از طرف غرب بوسیله قوای بختیاری که بانک شاهی و تلگرافخانه را در دست داشتند و در ارتفاعات آنجا جای گیر شده بودند و از طرف شرق بوسیله مجاهدین تحت فرماندهی میرزا علی محمد خان تربیت و میرزا کوچک خان که مدرسه آلمانی را که مشرف بر قزاقخانه بود در دست داشتند محاصره شده و زیر آتش توپ و بمب و بمب دستی و تفنگ قرار گرفته بود حاضر برای تسلیم نمی شد و بطوری که صاحب منصبان ارشد قزاقخانه پس از خاتمه جنگ نقل می کردند لیاخف خود را برای یک حمله نهایی آماده می کرد.

آتش توپخانه دولتی شدت روز پیش را نداشت و فقط توپهایی که در قصر قاجار و میدان مشق و دروازه شمیران قرار داده بودند بشدت آتش فشانی می کرد.

نزدیک ظهر خبر رسید که شاه‌ستمگر پس از دو سال خونریزی از سلطنت آباد فرار کرده و در سفارت روس متحصن شده است.

از عصر روز دوم که کفه ترازوی جنگ بِنفع مشروطه‌خواهان بنای چربیدن را گذارد یک اضطراب و وحشت بی‌سابقه‌ای محوطه قصر سلطنت آباد را فرا گرفت و محمدعلی‌شاه هم که چون همه مردان شقی و بی‌رحم از نعمت شجاعت و شهامت بی‌نصیب بود روحیه خود را بکلی باخت و خود را برای فرار از چنگال دشمنانی که یقین داشت که اگر به او دست بیابند به دارمکافاتش خواهند آویخت آماده کرده بود. صبح روز سوم به او خبر رسید که سه ربع شهر تهران به تصرف مشروطه‌خواهان درآمده و قشون دولتی متمرکز در قزاقخانه و میدان مشق در محاصره افتاده و بدون نتیجه تلاش و زدوخورد می‌کنند و امیدی برای موفقیت نیست.

بعلاوه به او اطلاع داده بودند که یک ستون نیرومند قشون ملی با تجهیزات کامل و بمب به طرف سلطنت آباد حرکت کرده و هرگاه بیش از چند ساعت در سلطنت آباد بماند کشته و یا سرده به دست دشمن خواهد افتاد، این بود که چون دیوانگان سر از پا نشناخته با عجله راه فرار پیش گرفت و به سفارتخانه دولتی، که به اتکای او آنهمه جنایت را کرده بود پناهنده شد.

هرگاه راجع به وقایع مهم و حوادث فوق‌العاده تاریخی از منابع مختلف که هر یک سندیت دارد نقل قول می‌کنیم **توضیح و تذکر** برای اینست که اختلافات مختصری در آنچه نوشته‌اند مشاهده می‌شود و نخواستیم یکی از آن منابع را برطبق تشخیص شخص خود مدرک وقایع قرار بدهیم و یادداشتهای اشخاصی که خود در آن حوادث شرکت داشته و شاهد و ناظر جریانات بوده‌اند و سهم و شریک در جنگها بوده‌اند نادیده و ناگفته گذاریم.

سردار ظفر بختیاری می‌نویسد: سردار اسعد برای قاسم آباد که هفت فرسخی تهران است حرکت کرد، اردوی سپهدار هم به یافت آباد که نیم فرسنگی قاسم آباد است وارد شد، سپهدار و یفرم خان و حاجی سید کاظم خان رشتی و بیست نفر مجاهد قفقازی نزد سردار اسعد آمده و در خلوت تبادل افکار نموده و دستورات لازم بهم‌دیگر داده و به یافت آباد مراجعت کردند.

روز دیگر بامداد اردوی سپهدار به مقابل اردوی امیرمفتح رفتند سردار جنگ هم در آن موقع از آذربایجان رسیده بود.

سواران امیرمفتح با کمال تهور بدون نظم و ترتیب از قفقازبها جلوگیری کردند و بعد بهم ریختند و جنگ سختی کردند سپهدار همان شب پیش سردار اسعد فرستاد و پیغام داد که امر کنید بختیاربها علامتی به بازوهای خود ببندند تا سجاهدین آنها را بشناسند و از سواران امیرمفتح فرق بگذارند.

بختیاربها مشغول بستن علامت شدند ولی هنوز همگی علامت مذکور را به بازوی خود نیسته بودند که صدای توپ بلند شد، اردوی سردار اسعد به کمک قفقازبها و ارامنه که یفرم رئیس آنها و رستم زمان خود بود می‌روند، در آنجا بواسطه اشتباه چند نفر از بختیاربهای طرفدار آزادی بدست قشون یفرم کشته شدند.

راجع به جنگ بادامک چنین می‌نویسد: عزیزالله خان پسر مرحوم قلیخان ایل بیگی داماد صمصام السلطنه، غلامحسین خان برادر سردار اسدخان و نصرالله خان پسر آقا علیخان بختیاروند و آقا داود علی اسکندر و آقا رمضان پسر ملا علی شیرعلی و در بلا علیخان با دسته قفقازبها مصادف می‌شوند که علامت به بازو نداشتند اسدخان یکی از ارامنه دسته یفرم را می‌کشد یفرم امر به شلیک می‌دهد کربلا علیخان دو تیر می‌خورد و پنج نفر دیگر هم تیر خورده کشته می‌شوند، حاجی ابوالفتح و آقا خدارحیم و آقا غضنفر و امیر احمد خسروی و خانجانخان و آقا محمد کاظم پسر اقبال آبادی و آقا لطفی حمله به سواران دسته سردار جنگ کردند با اینکه دسته سردار جنگ آنها را پهباد گلوله گرفتند امیر قلی احمد خسروی و آقا لطفی کشته می‌شوند و حاجی ابوالفتح و آقا محمد کاظم ده آبادی و حسین و ملا قاسم احمدی تیر خورده مجروح می‌شوند، بختیاربهای مشروطه خواه احدی که آقا مرتضی قلی که از سرکردگان بختیاری دولتی بودند اسیر می‌کنند و می‌خواستند آنها را بکشند ولی سرکرده‌ها مانع شدند و قناعت کردند که تفنگهای سه تیر و مادیا نهای آنها را بگیرند و آنها را آزاد کنند.

از طرف امیرمفتح قاسم خان بختیاروند و آقا فرج الله و احمد عباسخان و محمد مرتضی خان پسر حاجی سیف نظام و چند نفر دیگر کشته شدند و نزدیک سی و چهار نفر از طرفین زخمی شدند، تا غروب جنگ کردند و چون هوا تاریک شد به طرف آرامگاه خود بازگشتند. سردار اسعد نامهای به امیرمفتح نوشت و از کشتگان و زخمیهای بختیاری جو یا شد و مقتولین و مجروحین اردوی خود را به امیرمفتح اطلاع داد.

راجع به ورود قشون ملی به پایتخت و جنگهایی که پیش آمد این طور می‌نویسد: سردار اسعد و سپهدار و اردوی ملی بی سروصدا بدون آنکه نفس از کسی بیرون بیاید و یا کبریتی آتش زده شود با نظم و آرامش راه تهران را پیش گرفتند و سفیده صبح به دروازه یوسف آباد رسیدند دروازه را با کشتن قراولان باز نمودند و تمام اردو وارد شدند.

امیر جنگ و صارم‌الملک را با پنجاه نفر سوار بختیاری برای محافظت دروازه گماشته سردار اسعد و سپهدار اعظم با سایر خوانین در مسجد سپهسالار و مجلس شورای ملی وارد شدند، امیر مجاهد و مرتضی قلیخان پسر صمصام‌السلطنه و سردار اقبال و مسیو یفرم‌خان و مجاهدین هر کدام با پنجاه‌شصت سوار مأمور گرفتن دروازه‌ها شدند، امیرمفخم و سردار جنگ وقتی که آگاهی یافتند که اردوی سپهدار و سردار اسعد وارد تهران شده‌اند روز روشن پیش دیده آنها چون شب تاریک شد و خشم‌آلود به طرف تهران آمدند.

امیرمفخم از بیرون دروازه بهجت‌آباد با کلیه سوارهای بختیاری که در تحت فرماندهی داشت به شهر حمله برد و توپها را به دروازه بستند و کار بر صارم‌الملک و امیر جنگ و سوارهای آنها سخت شد و از سردار اسعد کمک خواستند.

عزیز‌الله خان، هژیرالسلطنه فولادوند را با پنجاه سوار از اتباع خودش بدیاری آنها فرستاد، در این وقت سردار جنگ به قصر سلطنت‌آباد به حضور محمدعلیشاه رسید یک عراده توپ کوهستانی برای امیرمفخم از سلطنت‌آباد فرستاد که بوسیله آن دروازه را توپ باران کردند.

از طرف جنوب هم قزاقها از طرف قرائتخانه که در آن نزدیکی بود به آنها شلیک سختی کردند.

سردار اسعد، سردار اقبال را با سی نفر سوار یکمک امیر جنگ و صارم‌الملک و فولادوند فرستاد اینجا هنگامی که سردار جنگ با عده زیادی سوار بختیاری و سرباز سیلاخوری و سوارهای امیربهادر از طرف شاه مأمور گرفتن دروازه دوشان تپه شدند دروازه را گرفته از درب دروازه تا دیوار شمالی مجلس شورا تمام خیابان را اشغال کردند سردار جنگ و سایر بختیارها عمارت صدرالملک و سایر عمارات را گرفته مشغول جنگ شدند، از قصر قاجار و دولت‌آباد دولتیها مجلس و مسجد سپهسالار را بمباران نمودند. تمام تهران مشتعل شده بود و آزادیخواهان و دولتیها شهر را به یک کوه آتش فشان تبدیل کرده بودند.

در این موقع مسیو یفرم‌خان چند گونی پر از خاک کرده و سربام کاروانسرای که مجاور خیابان دوشان تپه بود گذارد و دو عراده توپ با کسیم که در زبان بختیاری شصت تیر می‌نامند در سر آن خاکریز نهاد و به سربازها بست، زمانی نگذشت که سربازها نشانه گلوله شصت تیر شدند و تمام سرتاسر خیابان پر از کشته شد، از کشته‌های راه محمدعلیشاه بیدادگر.

سردار اقبال عصر آن روز با سوار و استعداد خود از دروازه بهجت‌آباد رفتند به طرف دروازه دولت، چون دروازه دولت به او سپرده شده بود امیر شکار مرتضی قندعلی

که در سناره دروازه پهلوی صارم‌الملک ایستاده بود کشته شد، هنگام غروب بیشتر قوای دولتی دور امیرمفخم جمع شده و به دروازه یورش آوردند. در این موقع امیرجنگ و صارم‌الملک دروازه را سخت نگاهداری می‌کردند عده‌ای از بختیاریه‌های امیرمفخم از راه خندق وارد شده و به آنها تاختند و کار را بر آنها تنگ کردند و بسیاری کشته شدند چنانچه از اتباع آنها بیش از پنجاه نفر باقی نمانده بود، در نیمه شب میرزا ابدال از کنار یارک اتابک گذشت و خود را بزمخت به مجلس رسانید و سرداراسعد و سپهدار را از موقعیت سخت فولادوند و صارم‌السلطان آگاه نمود، بحکم سرداراسعد و سپهدار یک عراده توپ و سی نفر مجاهد بسرکردگی مرتضی قلیخان خود را به دروازه رسانیدند و توپ را بستند به اردوی امیرمفخم، تا بامداد مشغول جنگ بودند عاقبت سوارهای امیرمفخم شکست خوردند و راه عقب نشینی پیش گرفتند.

سربازهای سقانی و سوارهای بختیاری سردارمفخم بکمک یک عراده توپ که نزدیک دروازه شمیران گذارده بودند به طرف شهر حمله بردند و تا نزدیک پارک امین الدوله را گرفتند و می‌خواستند از آن راه به قشون دولتی که خیابان دوشان تپه را تصرف کرده بود ملحق بشوند ولی به مقاومت شدید یک دسته مجاهد قفقازی و رشتی برخوردند و درهم شکسته راه فرار پیش گرفتند.

سالارفاتح می‌نویسد: علی‌خان دیوسالار مازندرانی که یکی از رؤسای مجاهدین بود و در فتح تهران و قزوین و انقلاب گیلان سهم بسزایی دارد در یادداشتهایی که از خود بیادگار گذارده چنین می‌نویسد:

پیش از اینکه وارد پایتخت بشویم سرداراسعد و سپهدار امر کردند مجاهدین با بیرق سفید حرکت کنند، جمعی پیراهن از تن بیرون کرده بروی پرچم و تفنگها انداختند و از دروازه بهجت‌آباد وارد شهر شدند قراولان دروازه بعد از زد و خورد مختصری فرار کردند، ما یکسره خود را به بهارستان رسانیده سپهدار و سرداراسعد و یفرم‌خان در خیابان اسلامبول برای محاصره قزاقخانه رفتند، من شخصاً در مسجد سپهسالار که قفل بزرگی زده بودند با بمب کندم و بالای گلدسته و گنبد کشیکچی گذاردم وقتی که ترتیب دسته خود را دادم با احمد دیوسالار برادرم به خانه رفته زن و فرزندم را ملاقات کردم. من به آنها گفتم این همان چکمه است که من در جلوشما، با گریه و زاری که می‌کردید، در پا کردم و اینک با فتح و نصرت و افتخار از پای درمی‌آورم.

باری بواسطه خستگی زیاد به پشت بام رفته خوابیدم در نیمه شب صدای توپ از قصر قاجار بلند شد چون خانه من به مجلس نزدیک بود برای اینکه گزندى به فرزندان و عیالم نرسد آنها را در زیر زمین سکنی دادم.

صبح زود به مجلس رفتم یورش سربازهای سیلاخوری باران گلوله و گلوله توپ

از دوست یعنی از قزاقخانه و قصر قاجار می‌بارید، من به نزد سپهدار و سردار اسعد که در حوضخانهٔ مجلس بودند رفتم.

آنها جلوگیری قشون دولتی را که از طرف دولاب و دوشان تپه به طرف مجلس سرازیر شده بودند به من واگذار کردند، من سربازان خود را به نقاط مناسب برای جنگ مجتمع نمودم و خودم با چند تن از مجاهدین ولایتی در کوجه پشت مسجد سپهسالار جای گرفتم، یک مرتبه بیش از یکصد نفر سرباز سیلاخوری که از طرف دولاب یورش برده بودند در زیر حمایت آتش توپخانه خود را به طویلۀ مجاور مجلس رسانیدند و بامن سینه به سینه برخوردند، من فریاد کشیدم و مجاهدین را بکمک خواستم و در میان آنها شلیک کردیم و جنگ سختی در گرفت اکثر آنها کشته شدند فعلاً بیش از بیست نعش در مقابل چشم ما افتاده است دیوار میان خانۀ عزیز السلطان و مجلس را خراب کردم محمدخان و خواهرزاده من و جمعی در مسجد سپهسالار به ساختن بمب اشتغال داشتند.

این حمله سیلاخوریها سبب شد که من بامهای مسجد سپهسالار را سنگر بندی کرده و فکر دفاع مجلس و مسجد با بمب و سایر اسلحه باشم.

دستجات یختیاری دروازه‌های شمالی شهر را اشغال نموده و مستحکم کرده‌اند. اینک جنگ بشدت ادامه دارد، کار دیگری که کردم چون دیدم از راه خیابان دوشان تپه به خیابان عین الدوله نمی‌شود رفت از پشت مجلس دادم خانه‌ها را سوراخ کرده و بهم متصل نمودند و قشون خود را از خانه به خیابان عین الدوله رسانیدم در خیابان عین الدوله گلوله چون باران می‌بارید و تمام خانه‌ها و عمارات اطراف در دست قشون دولتی بود، جمعی از سربازان دولتی بجای جنگ مشغول چاییدن و غارت خانه‌ها بودند.

شب دوم که من پس از فتح آن حدود سنگرها را بازدید کردم عدۀ بیشتری کشته در سنگرها بود که همگی بواسطه گرمی هوا متعفن شده و سگها مشغول خوردن اجساد بودند.

سپس به مجلس برگشته و کشیک سنگرها را عوض کردم فردا صبح جنگ با همان شدت شروع شد، سیلاخوریها و مقانیها با سربازهای من بسختی می‌جنگیدند چون تعفن نعش کشتگان خود من و سربازهایم را گیج کرده بود و قادر به تنفس نبودیم از نظام السلطان که سرکردگی یک دسته از مجاهدین تهرانی را داشت تقاضا کردم که این نعشهای متعفن را دفن کند و یا زیر خاک مستور نماید تا بتوانیم در سنگرهای خود بمانیم و جنگ کنیم و نیز گفتم فتودرتوچی آلمانی را با یک عراده توپ بکمک ما برسانند.

این دو کار انجام شد نعشها را زیر خاک کردند و توپ را به ما رسانیدند ولی برای

استوار کردن توپ در محل مناسبی دچار زحمت شدیم چون از طرف دشمن گلوله می‌بارید و مانع انجام کار می‌شد.

با زحمت زیاد توپ را در خرابه‌ای نصب کردم و بنای بمباران سنگرهای قشون دشمن را گذاردم، بالاخره قشون دولتی در نتیجه حمله توپ و تفنگ ما از جای کنده شدند و رئیس آنها که بنام درویش خان خوانده می‌شد کشته شد، در بغل درویش خان حکم یآوری او که چند روز قبل دریافت کرده بود یاقتم. در نتیجه این جنگ قسمت غربی شهرتا دولا بده دست ما افتاد.

امروز معزالسلطان و بقیه مجاهدین که سمت عقب دار قشون را داشت از راه دروازه قزوین با کمک سردار اعتماد که سابقاً از طرفداران و سرسته‌های قشون محمدعلیشاه بود و از دیر زمانی محرمانه به مشروطه خواهان پیوسته بود وارد شهر شدند. یفرم خان کماکان با قزاقخانه مشغول جنگ است چون فشنگ مجاهدین نزدیک به تمام شدن بود شب در خانه نظام السلطان با حضور یفرم خان و معزالسلطان سردار محیی جلسه کردیم و تصمیم گرفته شد که فردا صبح یک عده پانصد نفری با بمبهای دستی و مجهز به طرف سلطنت آباد که محمدعلیشاه در آنجا سکنی کرده بود و از طرف بیش از دوهزار نفر سرباز و توپچی و قزاق محافظت می‌شد حمله ببریم ولی خوشبختانه این عمل انجام نشد و فردای آن روز شاه فرار کرد و خود را به سفارت روس انداخت.

پس می‌نویسد: قشون دولتی در دو نقطه مقاومت شدید می‌کردند یکی در قزاقخانه و دیگری در قصر قاجار. قصد محمدعلیشاه از توپ بستن شهر تهران این بود که از یک طرف قشون ملی را شکست بدهد و از طرف دیگر سفرای خارجه را به مداخله و جلوگیری از جنگ بعنوان حفظ جان اتباع خود وادار کند.

سفرای خارجه نزد شاه رفتند بامید آنکه او را از بمباران شهر منصرف نمایند ولی شاه نپذیرفت و گفت تا مجاهدین خلع اسلحه نشوند دست از بمباران شهر برند نخواهم داشت.

سعدالدوله در آن روز که مشاور شاه بود هیأتی تشکیل داد که بوسیله آن میان دو طرف آشتی بدهد و جنگ خاتمه پیدا کند ولی سعی او بی‌فایده شد و دوروزی که جنگ با شدت دوام داشت نتوانستند با رؤسای ملیون جلسه‌ای تشکیل بدهند.

در قصر قاجار کاپیتان بی‌نوروف روسی فرمانده توپخانه بود و با کمال شدت و بی‌رحمی شهر را زیر آتش گرفته بود و سیصد نفر هم قزاق در تحت امرش بودند.

امیربهادر ریاست یک قشون دوهزار نفری را داشت که دروازه دوشان تپه و اراضی اطراف آن را اشغال کرده بود و جنگهای سختی کرد ولی شکست خورد.

لیاخف که فرماندهی کل قشون را عهده‌دار بود پس از ورود مجاهدین به شهر به کاپیتان زاپولوفسکی که فرماندهی چهار هزار نفر قزاق که در بادامک بودند داشت



تلفون نمود و از ورود مجاهدین او را آگاه کرد و دستور داد بفوریت به شهر مراجعت کنند.

در همان وقت که لیاخف مجلس و مسجد سپهسالار را از میدان مشق بمباران می کرد و قشون ملی که در تحت فرماندهی یفرم خان در جنگ بود، سفارت روس برای حمایت از لیاخف منشی سفارت را به مسجد سپهسالار نزد سرداران ملی فرستاد و به آنها توصیه کرد که از حمله به قزاقخانه صرف نظر کنند و نیز سؤال کرده بود که هرگاه لیاخف تسلیم بشود ملیون با او چه معامله خواهند کرد و جان او سلامت خواهد بود یا نه.

سرداران ملی جواب دادند در صورتی که لیاخف و قشونی که در تحت امرش می باشد تسلیم بشوند گزندى به آنها نخواهد رسید و در حمایت ملت خواهد بود و قزاقها هم به خانه های خود بروند و قزاقخانه نیز متحل نخواهد شد، چون دولت مشروطه احتیاج به قشون منظمی دارد و قزاقها مورد احتیاج هستند و جیره و مواجب خود را دریافت خواهند نمود.

با همه این صحبتها سسیو ساپلین به قول ملیون قناعت نکرد و نوشته گرفت که لیاخف به بانک رهنی برود و نمایندگان ملیون با او ملاقات کنند و از آنجا به بهارستان بروند و تسلیم سرداران ملی بشود، وقتی که به شاه خبر رسید که دولت شهر تهران بدست مجاهدین افتاده است دستور داد که چراغ در سلطنت آباد را روشن نکنند زیرا می ترسید مجاهدین از نور چراغ استفاده کرده به آنجا حمله ببرند.

آنشب شاه تا صبح نخواید و ملکه و فرزنداناش تا صبح بیدار و مضطرب بودند فردا صبح باز محمدعلیشاه سعدالدوله را به سفارت روس فرستاد و خودش دائماً در حرکت بود و لب و سبیل خود را می جوید و احمدشاه که طفلش بود از عقب او می دوید پس از مراجعت سعدالدوله از سفارت روس شاه با اندازه ای پریشان خاطر بود که با عجله به استیبال سعدالدوله تا درب سلطنت آباد رفت و بمحض دیدن او از او پرسید روسها چه می گویند و چه خواهند کرد؟

سعدالدوله جواب داد که سفیر روس می گوید دیگر از ماکاری ساخته نیست و دخالت در کارها نمی خواهیم بکنیم. چون شاه از حمله مجاهدین به سلطنت آباد در تشویش بود و از حمایت روسها هم مأیوس شد و مرگ را در مقابل چشم خود می دید عنان اختیار را از دست داد و فریاد کرد مرا نجات بدهید و بلا درنگ سوار کالسکه ای که از روز پیش با عده ای سوار و قزاق آماده کرده بود شد و به طرف سفارت روس رفت و باین ترتیب دوره سلطنت سرتاسر ننگ و نکبت محمدعلیشاه خاتمه یافت.

امیربها در و مجلل السلطان و سایر درباریان نیز در سفارت روس پناهنده شدند.

## تلفات جنگ

اگر چه آمار صحیحی از کشتگان و مجروحین و مقتودین سه روز جنگ تهران در دست نیست، مورخین و کسانی که در جنگ شرکت داشتند ارقامی نوشته و اعدادی را نشان می دادند که اختلاف فاحش با یکدیگر داشت.

چنانچه بعضی عده کشتگان را در حدود سیصد نفر نوشته اند و برخی دیگر راه افراط پیش گرفته و کشتگان طرفین را متجاوز از دوهزار نفر قلمداد کرده اند، به عقیده نگارنده هیچیک از این مدارک مورد اعتماد نیست و احدی نمی تواند عده تلفات جنگ تهران را بطور تحقیق معین کند زیرا پس از خاتمه جنگ کسی به فکر رسیدگی به این امر نبود و درصدد تحقیق برنیامد و به خیال هم نیفتادند قبرستان مخصوص برای کشتگان جنگ بنا کنند.

آنچه مسلم است تلفات فوج سیلاخوری که در جنگجویی فوق العاده متهور بودند و در غارتگری پیداد می کردند بسیار سنگین بوده و شاید بیش از آن فوج از میان رفته باشد.

با همه احوال شهادت بعضی از افراد مورد اعتماد که خود در جنگ شرکت داشته و یا ریاست عده ای را عهده دار بوده اند تا حدی ما را به منظوری که در پیش است هدایت می کند و چند آمار تقریبی در دسترس ما گذارده اند.

محمدخان، سرتیپ قراقخانه عده کشتگان قزاق را از صاحب منصب و تا بین صد و بیست و دو نفر قلمداد می کرد.

شیخ الاسلام قزوینی معروف به رئیس المجاهدین می گفت از دویست و پنجاه نفر مجاهدی که با خود داشته سی و دو نفرشان کشته شدند و وگاجف گرجی عقیده داشت که تلفات مجاهدین قفقازی در حدود شصت نفر بوده.

سیومانول که یکی از مجاهدین با ایمان و شجاع بود و از اخلاق انسانی و صفات بشر دوستی بحد کمال برخوردار بود و نگارنده سردی بپا کداسنی و نوع دوستی و آزاد بخواهی او یا ندیده و یا کمتر دیده ام و پس از فتح تهران از طلوع آفتاب تا غروب پیاده برای آنکه از طرف مجاهدین به مردم تعدی و تجاوز نشود در دهات و قصبات اطراف تهران گردش می کرد و به ینویان کمک و مساعدت می نمود و در کمال تنگدستی و فقر زندگی می کرد، عقیده داشت که تلفات جنگجویان دو طرف از هزار نفر متجاوز بوده و کسانی که جراحات خفیف برداشته و توانسته بودند به خانه های خود و یا به پناهگاههایی بروند بسیار بوده اند.

در تأیید عقیده سیومانول سالها در خیابانها و کوچه های تهران عده زیادی معلولین و مجروحین آن جنگ دیده می شد و هنوز هم با اینکه جهل و شش سال از آن زمان می گذرد عده کمی از مجروحین آن دوره زنده اند و نگارنده با چند نفر آنها دوست و آشنا هستم.

## سقوط اهریمن استبداد

ستمگری که دورهٔ دو سال و چند ماه سلطنتش بقیمت خون هزارها نفر از افراد مملکت و برگزیده‌ترین نوابغ کشور و ویرانی وطن و اشغال قسمتی از مملکت به دست اجانب تمام شد و بیدادگری که وطن پرستی، ملت دوستی و رحم و انصاف در فرهنگ زندگانش وجود نداشت، با پستی به سفارت دولتی که دشمن سرسخت ایران بود پناه برد.

این فرد که دورهٔ سرتاپا ننگ زندگانش جز پستی و رذالت و بی‌رحمی نبود اینقدر شهاست نداشت که پس از شکست به ملت خود تسلیم شود و به اجانب و دشمن ملوک و ملت پناهنده نگردد.

شک نیست که اگر محمدعلیشاه که علاقهٔ زیادی به حیات سرتاپا ننگ خود داشت در موقعی که شکست قشون خود را قطعی دانست به ملت تسلیم می‌شد جان و مال او در امان بود ولی فطرت پست او ایجاب می‌کرد که به تمام ننگها و پستیها تن در بدهد و در موقع سقوط هم خود را در دامان دشمنان ایران بیندازد.

شک نیست که محمدعلیشاه از زمانی که قشون ملی به طرف پایتخت حرکت کرد از طرف روسها اطمینان پیدا کرده بود که در صورت شکست در سفارت روس پناهنده شود و جان و مالش در پناه امپراطوری قرار گیرد.

و نیز دربار روس به او اطمینان داده بود که برطبق عهدنامه ترکمان چای از سلطنت در خانوادهٔ قاجاریه حمایت خواهند کرد چنانچه در همان زمان زمره تغییر رژیم در مجاهدین گیلان و بعضی از مجامع مشروطه خواهان تهران و بعضی مهاجرین تندرو بلند شد و جراید رسمی روسیه که ارگان سیاست دولت بودند نوشتند که دولت روسیه با سرسختی از سلطنت در خانواده قاجاریه حمایت خواهد کرد و بهیچ قیمتی تغییر رژیم سلطنت را در ایران و یا برقراری سلطنت در خانوادهٔ دیگری را اجازه نخواهند داد.

صبح روز سوم جنگ آثار یأس و ناامیدی در سیمای قصرنشینان سلطنت‌آباد

مشاهده می‌شد و علامت ترس و وحشت از رفتار و وجنات آنها مشاهده می‌گردید. درباریان دسته دسته گرد هم جمع شده آهسته و مضطرب صحبت می‌کردند و سران دربار بدون اراده به این طرف و آن طرف می‌دویدند و دستور برای فرار می‌دادند.

محمدعلیشاه با رنگ پریده بدون آنکه با کسی صحبت کند با سرعت قدم می‌زد و گاه گاهی این کلمه را تکرار می‌کرد، زود باشید عجله کنید، بطوری که بعضی از درباریان اظهار می‌داشتند بنابر دستور محمدعلیشاه از چند روز قبل صندوقها و چمدانها و اشیایی که می‌خواستند با خود ببرند حاضر کرده بودند.

ملکه لباس پوشیده دست ولیعهد را در دست داشت و منتظر دستور حرکت بود امیربهداد می‌گفت عاقبت این زن و بچه (مقصودش ملکه و ولیعهد بود) بکجا خواهد کشید.

پیش از حرکت عده زیادی قراول و پاسبان فرستادند تا در ارتفاع تپه‌های میان سلطنت آباد و زرگنده جای گرفته و راه را محافظت نمایند پس از چند ساعت اضطراب و هرج و مرج و این طرف و آن طرف دویدن اطلاع دادند کالسکه شاه و ملکه حاضر است و مانعی برای حرکت نیست.

محمدعلیشاه در کالسکه سرپوشیده که بوسیله چند نفر صاحبمنصب روسی و عده‌ای سالدات و صدها سوار کشیکخانه و گارد مخصوص و قزاق ایرانی احاطه و محافظت می‌شد با رنگ پریده و صورتی افسرده قرار گرفته و با آخرین موکب همایونی براه افتاد.

مضحک اینست که امیربهداد که در تمام جنگها دیده نمی‌شد در موقع فرار شمشیر برهنه در کف گرفته و سواره با تفاق شاپشال و مجلل در دو طرف کالسکه شاه قرار گرفته بودند.

چون عده‌ای از مشروطه خواهان در قلهک سکنی کرده بودند محمدعلیشاه جرأت نکرد از راه معمولی و نزدیک به زرگنده برود و دستور داد تا از کنار قیطریه قلهک را دور بزنند و از بیراهه کالسکه را به طرف زرگنده هدایت کنند.

مشروطه خواهان ساکن قلهک ادعا می‌کردند که ما خود را برای جلوگیری و حمله به محمدعلیشاه حاضر کرده بودیم و هرگاه از قلهک عبور می‌کرد زنده جان بدر نمی‌برد.

بمحض ورود محمدعلیشاه به سفارت روس بیرق روس و انگلیس را بر سر در سفارت برافراشتند و عده زیادی سالدات روس و غلام هندی به پاسبانی گماشتند.

بلافاصله بارتفسکی و چرچیل به نمایندگی از طرف سفرای روس و انگلیس به شهر آمدند و به حضور سرداران ملی در مسجد سپهسالار رسیدند و تحصن شاه را در سفارت روس اعلام داشتند و متذکر شدند که محمدعلیشاه در تحت حمایت دولتمین

روس و انگلیس درآمده و دولتین از جان و مال او و کسانی که با او به سفارت آمده‌اند حمایت و حفاظت خواهند کرد.

### تسلیم شدن لیاخف رئیس کل قوای استبداد

نماینده سفارتین به سردار اسعد و سپه‌دار اظهار داشتند که چون شاه دست از جنگ کشیده و در سفارت متحصن شده دیگر ادامه جنگ میان قشون دولتی و ملیون مورد ندارد و در صورتی که به لیاخف و قزاقهایی که در تحت امرش هستند تأمین حانی داده شود آماده برای تسلیم است و تقاضا کردند که سرداران ملی معین کنند که با چه شرایطی حاضرند به لیاخف تأمین بدهند و با او چگونه رفتار خواهند کرد. سپه‌دار و سردار اسعد و بفرم و معز السلطان و چند نفر دیگر از رؤسای مجاهدین به مشورت پرداختند و پس از مطالعه اطراف و جوانب وضعیت به نمایندگان سفارتین اظهار داشتند که هرگاه لیاخف و کلیه قزاقها و صاحبمنصبان قزاقخانه بدون قید و شرط تسلیم ملت بشوند و خلع اسلحه گردند جان و حیثیت آنها از طرف ملت ایران مصون و محفوظ خواهد ماند و در امان خواهند بود و چون قزاقخانه بگانه قشون منظم دولت ایران است و دولت در آتیه احتیاج به قشون کار دیده و منظم دارد قطعاً اقدامی برای انحلال قزاقخانه و راندن صاحبمنصبان روسی نخواهد کرد و از وجود این قوه برای نظم مملکت استفاده خواهد نمود و صاحبمنصبان و افراد قزاقخانه هم در تحت اوامر دولت جدید انجام وظیفه خواهند نمود، نماینده سفارت اظهار داشت که صاحبمنصبان روسی و قزاقهای ایران قشون دولت و مطیع اوامر دولت بوده‌اند و جز انجام وظیفه نظامی و سربازی و اطاعت از اوامر مافوق که وظیفه اصلی و اساسی هر فرد سرباز و نظامی می‌باشد کاری نکرده‌اند و هر دولتی که در ایران زمام امور را در دست داشته باشد صاحبمنصبان و افراد قزاق اوامر آن دولت را پیروی و اطاعت خواهند کرد.

پس از این مذاکرات تصمیم گرفته شد که به لیاخف و کلیه صاحبمنصبان و افراد قزاق از طرف سرداران ملی تأمین داده شود و در مقابل قزاقخانه تسلیم دولت بشوند و اسلحه خود را کنار بگذارند و تا تشکیل دولت قانونی افراد و صاحبمنصبان حقوق و مواجب خود را دریافت نمایند ولی از داشتن اسلحه ممنوع باشند.

مقرر گردید دو نفر نماینده از طرف سرداران ملی یا لیاخف و سایر صاحبمنصبان روسی ملاقات و تصمیم سرداران ملی را به آنها اعلام نمایند.

یکساعت بعد نمایندگان ملت و لیاخف و عده‌ای صاحبمنصبان ایرانی و روسی در بانک رهنی یکدیگر را ملاقات کردند و شرایط تسلیم را نمایندگان ملت به لیاخف و صاحبمنصبان ابلاغ کردند.

سپس لیاخف و صاحبمنصبان ارشد با اتفاق نمایندگان ملت راه مجلس شورای ملی

را که در یکسال و یکماه پیش همین لیاخف و صاحبمنصبان با توپ بیدادگری خراب و ویران کردند پیش گرفتند و در مسجد سپهسالار حضور سرداران ملی مشرف شدند و تکیه لیاخف از میان جمعیت انبوه مجاهدین که همگی مسلح بودند عبور می کرد رنگش پریده بود و آثار ترس و وحشت از صورتش هویدا بود.

همینکه لیاخف به حضور سرداران ملی رسید با کمال احترام سلام نظامی داد و سپس شمشیری که در کمر داشت باز کرد و دودستی تقدیم سپهدار و سردار اسعد که در کنار هم نشسته بودند نمود.

بخلاف رفتار ناسردانه‌ای که صاحبمنصبان روسی با اسرا و محبوسین باغشاه کردند سرداران ملی لیاخف و صاحبمنصبان روسی را با ملایمت و احترام پذیرفتند و کوچکترین بی‌احترامی نسبت به آنها روا نداشتند.

خبر فرار محمدعلیشاه چون برق در تمام شهر منتشر شد و چون آبی که به روی آتش ریخته شود شعله‌های جانگداز جنگ را که در تمام نقاط تهران سه روز بود افروخته شده بود و آتش- فشانی می کرد خاموش کرد، و بجای صدای توپ و تفنگ و

### جشن و شادی

بمب فریادهای زنده‌باد مشروطه پاینده‌باد آزادی از حلقوم هزاره‌انفر در فضای پایتخت طنین انداز گشت.

بیرق ملی در روی ویرانه‌های مجلس شورای ملی باهتزاز درآمد و در حدود صد هزار نفر اهالی تهران از زن و مرد، بزرگ و کوچک کف زنان و شادی کنان به طرف مجلس روانه گشتند و تمام صحن مسجد و مجلس و میدان بهارستان و خیابانهای اطراف را فرا گرفتند با هلهله و شادی کنان برای زیارت سرداران ملی به یکدیگر سبقت می‌جستند. مردم چون روز اعیاد بزرگ همدیگر را در آغوش می‌گرفتند و بدون آنکه دوست را از دشمن تشخیص بدهند یکدیگر را می‌بوسیدند، تعجب در اینست که همین مردم که ساعتی پیش با خشم و غضب می‌جنگیدند و کینه دشمن را در دل می‌پروراندند با خیر فتح و فیروزی همه دشمنیها را با آب ملت دوستی شستشو دادند و برادرانه دست یکدیگر را می‌فشردند و از نعمت آزادی که خداوند به آنان عنایت فرموده بود شکرگزاری می‌کردند.

هر یک از مجاهدین در حالیکه تفنگ بدوش و قطار فشنگ بر کمر بسته بودند و آثار فتح و فیروزی از چهره‌های خسته و رنج دیده آنها مشاهده می‌شد با موهای پریشان و صورتهایی که از دود باروت و گردوغبار و خستگی شناخته نمی‌شد از ده‌ها نفر طبقات مختلف مردم احاطه شده بودند و هر یک برای بوسیدن و در بغل گرفتن و تبریک گفتن به آنها به یکدیگر فشار می‌آوردند.

صدها ناطقین و گویندگان در روی بلندبها جای گرفته و از فتح و فیروزی ای نه خداوند نصیب ملت کرده بود و از مزایای آزادی و فدا کاریهای سرداران ملی و مجاهدین سخنرانی می کردند.

رهبران مشروطیت که در قلعهک و حضرت عبدالعظیم متحصن شده بودند و با در گوشه خانه ها با حال اضطراب و پریشانی انتظار خاتمه جنگ را می کشیدند دسته دسته میان کف زدن و هلهله شادی مردم تهران وارد مسجد سپهسالار شده و در ایوان بزرگی که سرداران نشسته بودند به ملاقات آنان نایل می گشتند و از فتح و فیروزی ای که نصیب ملت شده به آنها تهنیت می گفتند.

با اینکه در آن شهر پر آشوب تا ساعتی پیش جنگ در کمال سختی در جریان بود و طرفین با بی رحمی خون یکدیگر را می ریختند پس از متارکه در صورتی که هیچ توائبی برای انتظام در کار نبود کوچکترین عملی برخلاف نظم و اخلاق دیده نمی شد. جمعی از مردمان خیرخواه به جمع آوری کشتگان همت گماشته و بوسیله گارنیا و دوچرخه ها کشتگان را به خارج شهر بردند.

جمعی دیگر به نظافت شهر و خیابانهای اطراف مجلس که بواسطه جنگ و زد و خورد دستخوش خرابی و ویرانی و بی نهایت کثیف و آلوده شده بود همت گماشتند. ساعتی نگذشت که بیرق ملی بر سر در عمارت دولتی و کلید ابنیه و خانه های شهر افراشته شد و مقدمات چراغان و آیین بستن شهر فراهم گشت.

به امر سرداران ملی دستگاههای تلگراف بکار افتاد و باب مخابرات با تمام شهرستانها و کشورهای خارج مفتوح گردید و مژده فتح و فیروزی به تمام نقاط ایران داده شد.

ساعتی نگذشت که هزارها تلگرافات تهنیت و تبریک از تمام نقاط ایران و کشورهای خارج و مهاجرین به سرداران ملی تقدیم شد.

چراغانی و جشن و شادمانی مردم تهران در آن شب داستانست که قلم عاجز نگارنده قادر به شرح و بسط و توضیح و تفسیر آن نیست و شرح آن را به تصور و قوه تخیل خوانندگان واگذار می کنم و از این مرحله می گذرم و به وقایعی که سپس پیش آمد می پردازم.

## بازگشت مشروطیت

ستاره آزادی پس از افول و تاریکی مهلکی که سرتاسر ایران را فراگرفت بار دیگر در افق ظاهرگشت و با انوار درخشانش دلهای یزمرده را روشن ساخت و مشروطیت پس از یک سال واندی فداکاری بازگشت و تقدیرات مملکت بدست ملت افتاد و حکومت مردم بر مردم در روی پایه قانون اساسی برقرارگشت.

برای اداره امور داخلی و تعیین خطمشی و سیاست خارجی و تعیین تکلیف شاهى که در سفارت خارجی پناهنده شده بود و برگزیدن پادشاهی که مورد اعتماد ملت باشد و انتصاب هیأت دولت و انتخابات مجلس شورای ملی کشور محتاج به یک مرکز صلاحیتداری بود که این مشکلات را یکی بعد از دیگری حل نماید و چرخ امور مملکت را بکار بیندازد.

شک نیست که اگر مجلس شورای ملی وجود داشت انجام این امور از وظایف او بود ولی مجلسی در کار نبود و انتخابات مجلس شورای ملی هم بدون وجود دولت مسئول مقدور نبود و انتخاب هیأت دولت هم از وظایف شاه و مجلس بود و در آن موقع نه شاهى در کار بود و نه مجلسی وجود داشت.

راست است که سپهدار و سردار اسعد با پشتیبانی ملت و فداکاری قشون ملی پایتخت را تسخیر کردند و شاه را از تخت بزیر کشیدند و براوضاع مسلط بودند و می توانستند زمام امور کشور را در دست بگیرند ولی زمامداری آنان بدون تجویز و تصویب مراکز قانونی که حق انتخاب دولت را دارد خودسری و دیکتاتوری بود و با اصول مشروطیت و حکومت ملی سازگار نبود و خود آنها هم زیر بار چنین مسئولیتی نمی رفتند.

برای حل این مشکل اساسی زعمای ملت و سرداران قشون ملی به مشورت پرداختند و پس از چند جلسه گفتگو به این نتیجه رسیدند که یک مجلس عالی از پیشوایان مشروطیت و رهبران ملت و سرداران و مردانی که مورد اعتماد مردم هستند تشکیل یابد و موقتاً زمام امور را در دست بگیرد و با تشکیل یک دولت موقتی نظم و



امنیت را در دسترس برقرار نماید و با سرعت وسایل افتتاح مجلس شورای ملی را فراهم نماید و پس از رسمیت یافتن مجلس بر طبق قانون اساسی و اصول مشروطیت زمام کشور را به او تفویض کند.

روز ۲۶ جمادی الثانی که جنگ خاتمه یافت و محمدعلیشاه بدسفارت روس پناهنده شد چهار ساعت بعد از ظهر در بهارستان مجلس مهمی بنام مجلس عالی که عده آن در حدود پانصد نفر بود از وکلای دوره اول مجلس شورای ملی و سرداران قشون ملی و عده‌ای از وزرا و شاهزادگان و اعیان و اشراف مشروطه خواه و رهبران ملیون و تجار و رؤسای اصناف در میان غلغله و شادمانی هزارها نفر که برای استماع تصمیم مجلس عالی در خلع محمدعلیشاه و انتخاب سلطان احمد میرزا به سلطنت و انتخاب نایب السلطنه و انتخاب وزرا جمع شده بودند تشکیل یافت و پس از ایراد چند خطابه از طرف زعمای ملت چون بحث و گفتگو و اتخاذ تصمیم در مجلسی که از پانصد نفر عناصر مختلف تشکیل یافته بود ممکن نبود کمیونی از افرادی که ذیلا اسامی آنها از نظر خوانندگان می‌گذرد برای مطالعه و طرح تهیه لایحه خواسته ملت ایران انتخاب گردید.

### مجلس عالی عزل محمدعلیشاه

آقاسید محمد بهبهانی - صدرالعلما - میرزاسید محمد امام زاده - صنیع الدوله - وثوق الدوله - مستشار الدوله - حکیم الملک - میرزا سلیمان خان - حسینیقلی خان نواب - میرزا محمد خراسانی - وحید الملک - حاجی سید نصرالله اخوی - حاجی محمد علی تاجر - حاجی سید محمد تاجر (معروف به صراف) - سالار حشمت - مرتضی قلیخان بختیاری - فرزند مصمص السلطنه - حمید السلطان برادر سردار محبی - میرزا علی محمد خان تربیت - نظام السلطان - میرزا غفارخان - سردار محبی - کسمایی - سردار منصور و میرزا یانس چون بعضی از مورخین از نظر اهمیتی که کمیسیون مذکور حائز بود اسامی چند نفر دیگر را هم براساسی بالا افزوده اند متذکر می‌شود که نگارنده اسامی اعضای کمیسیون را از روزنامه نجات سوزخه اول رجب ۱۳۲۷ که سه روز پس از فتح تهران منتشر شد و نام مدیر آن در میان نام اعضای کمیسیون دیده می‌شود اقتباس نمود.

کمیسیون پس از مطالعه و بحث لایحه ذیل را تهیه و برای تصویب به مجلس عالی تقدیم نمود.

«چون احوال و اوضاع حاضره مملکت ایران معین و مستده نمود که اعاده نظم و امنیت و استقرار حقوق و اطمینان قلوب ملت بدون تغییر سلطنت متدور نخواهد بود و پادشاه سابق انزجار طبایع را در حق خود بدرجه کمال یافته و در سفارت محترمه دولت بهیه روس

به حمایت دولتین فحیمتین انگلیس و روس پناهنده شده بالطبع شخص خود را از تخت و تاج ایران بی نصیب و مستعفی نموده علیهذا در غیاب مجلسین سنا و شورای ملی مجلس عالی فوق العاده برحسب ضرورت فوری روز جمعه ۲۷ جمادی الآخر ۱۳۲۷ در تهران در عمارت بهارستان تشکیل یافت و امیرحضرت قویشوکت اقدس سلطان احمد میرزا ولیعهد دولت علیه را بسمت شاهنشاهی ایران منصوب و نیابت سلطنت را عجالاً به حضرت مستطاب اشرف عضدالملک تفویض نمود که بعد از تشکیل پارلمان بنا بماده ۳۸ قانون اساسی درباب نیابت سلطنت موافق مقتضیات وقت قرار قطعی داده شود.»



سلطان احمدشاه و محمدحسن میرزا ولیعهد

لایحه فوق از طرف کمیسیون به مجلس عالی تقدیم شد و در میان طوفانی از احساسات و شادی و فریادزنده باد مشروطیت از طرف مجلس عالی باتفاق آرا تصویب شد و بلافاصله بطبع رسید و منتشرگشت و بوسیله تلگراف به تمام شهرستانهای ایران و پایتختهای ممالک راقیه مخابره گشت و رسماً به سفرای خارجه مقیم تهران ابلاغ گردید.

برای برقراری نظم و امنیت و رسیدگی به امور مملکتی موقتاً سپهدار به سمت وزیر جنگ و سردار اسعد به وزارت داخله از طرف مجلس عالی بر طبق فرامین ذیل انتخاب شدند و قوه مجریه را بدست گرفتند.

### قوه مجریه

نظر به حسن خدمات و زحمات و مراتب عالی‌العال فداکاری حضرت مستطاب اشرف افخم آقای سپهدار اعظم دست‌شوکنه در استحصال و استقرار حقوق مقدسه ملت و اعاده شئون دولت و به‌ملاحظه اینکه وزارت جلیله جنگ بنا باقتضات فوق‌العاده امروزه نهایت اهمیت را دارد مجلس عالی فوق‌العاده که در روز جمعه ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ در بهارستان منعقد شد وزارت جلیله جنگ را به حسن کفایت حضرت مستطاب معظمه تفویض نمود که شرایط غیرت و وطن‌پرستی خودشان را در حسن انتظام این اداره جلیله معمول و مجری دارند.

چون حضرت مستطاب اجل اکرم حاجی علی‌قلیخان سردار اسعد که در استقرار حقوق مقدسه ملت و اعاده شئون دولت به تحصیل نیک‌نامی تاریخی و سربلندی ابدی موفق شدند و لازم است خدمات و زحمات خود را در راه ترقی و انتظام مملکت تکمیل و تشکرات عمومی را از قبول زحمات آتیه نیز جلب فرمایند لذا مجلس عالی فوق‌العاده که بتاريخ روز جمعه ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ در بهارستان منعقد شد وزارت جلیله داخله را که در این موقع اهمیت مخصوص دارد به حضرت معظمه تفویض می‌نماید که حسن کفایت و فرط غیرت خود را در انتظام این امر جلیل بموقع اجرا گذارند.

در همان جلسه عضدالملک که در حسن اخلاق و بلندی همت و بزرگواری معروف خاص و عام بود و از بدو طلوع مشروطیت به طرفداری از حقوق ملت در هر موقع و مقام جانبداری می‌کرد و محترم‌ترین رجال آنروز مملکت بود از طرف مجلس عالی به نیابت سلطنت انتخاب شد در همان مجلس خطابه ذیل را ایراد نمود.

از حسن ظنی که عموم ملت و مجلس عالی فوق‌العاده به این بنده اظهار نموده و بنده را موقتاً به نیابت سلطنت ایران منصوب و مفتخر فرموده تشکرات فائقه خود را اظهار می‌نمایم و امیدوارم بدستگیری خیرخواهان وطن و رؤسای ملت و همراهی مجاهدین غیرتمند که اقدامات آنها موجب خدمات لایقه و تحصیل سوچبات ترقی مملکت است موفق شده این حسن عقیده عمومی را با اظهار عملیات و ایراز خدمات تکمیل نمایم.

پیش از هرامری سرداران ملی و مجلس عالی خود را ذمه دار دانستند که مقامات عالیه روحانی نجف را از جریان وقایع و پیش آمد حوادث و برقراری مشروطیت و خلع شاه جابر مطیع نمایند و بنام ملت و دولت ایران از بذل مجاهدتی که از بدو طلوع مشروطیت تا خلع شاه جابر در راه آزادی ملت و برقراری حکومت ملی نموده اند شکرگذاری کنند.

### حق شناسی

از نظر حقیقت گویی نباید کتمان کرد که با وجود نفوذ روحانیون مستبد و ریاکار در ایران و قدرت روسها و مخالفت شدید محمدعلیشاه و شاهزادگان با حکومت و تظاهراتی که مستبدین و شاه برای گمراهی مردم در راه دین می کردند محال بود بدون طرفداری و کوشش بسیاری که آخوندسلا کاظم خراسانی و حاجی میرزا حسین حاجی میرزا خلیل و آخوند مازندرانی در راه مشروطیت نمودند مجدداً مشروطیت در ایران برقرار و پایدار گردد و آرزوی ملت ایران در راه وصول به آزادی برآورده شود. اینک تلگرافی که پس از فتح تهران از طرف مجلس عالی و سرداران ملی به حجج اسلام مغابره شده از نظر خوانندگان می گذرد.

از تهران ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ نجف اشرف

حضور مبارک حضرات حجج اسلام والمسلمین آیات الله فی الارضین آقای خراسانی و آقای مازندرانی و آقای بهبهانی مدالله ظلهم علی رؤس المسلمین از عین توجهات ولی عصر عجل الله تعالی فرجه و اهتمامات کافیه که از طرف با شرف آن ذوات محترم در حفظ آثار اسلام و ترویج شریعت مطهره و استحکام اساس مشروطیت مبذول شده در روز جمعه ۲۷ جمادی الثانی مجاهدین و فدایان ملت در کمال نظم و سلامت شهردار- الخلافه تهران را تصرف و نظر به انزجار عموم ملت از وضع اداره اعلیحضرت محمدعلی میرزا و بملاحظه اینکه صبح روز مزبور به سفارت روس رفته و در تحت لوای دولتین روس و انگلیس متحصن شده بود به تصویب و صلاح دید مجلس عالی که از علمای اعلام و کلیه وجوه و اعیان مملکت و شاهزادگان و وکلای سابق تشکیل شده بود اعلیحضرت معظم را از سلطنت ایران منصل و اعلیحضرت اقدس همایون شهریاری سلطان احمد میرزا ولیعهد دولت علیه را به سلطنت منصوب و نیابت سلطنت را عاجلاً بموجب اصل ۳۶ و ۳۷ قانون اساسی به حضرت مستطاب اجل اشرف ارفع اکرم آقای عضدالملک دامت شوکته تفویض فرمودند که بعد از انعقاد پارلمان مطابق ماده ۳۸ قانون اساسی در باب نیابت سلطنت قرار قطعی داده شود اینست که استحضار خاطر مقدس آن ذوات محترم را از نتیجه اقداماتی که به حسن توجهات خاطر مبارک بندگان حضرات حجج اسلام دامت برکاتهم حاصل شده است لازم دیده تشکرات بی پایان عموم افراد